

بحران مخاطب

و شعر امروز ایران

دکتر کاووس حسن‌لی،
عضو هیأت علمی دانشگاه شیراز

چکیده:

شعر امروز ایران و نقد آن دچار سردرگمی غریبی شده است. بخشی از این آشفتگی در پیوند با مخاطبان امروز شعر است. این بحران در دو بخش مهم از شعر امروز ایران به سادگی قابل دریافت است. که از دوزاویه مخالف می‌توان آن را نگریست:

الف: اشتیاق طبقه‌های گوناگون مردم ایران به شعر و شاعری و افزایش عرضه و تقاضا در این بازار، موجب افزایش تولید شعر شده است. در نگاه نخست، این پدیده، پدیده‌ای خوشایند به نظر می‌رسد. اما در همین بازار شلوغ پسند شعر، خود شعر، بیش از هر چیز دیگر دچار بحران شده است: بیشتر مخاطبان عمومی، دریافت مناسبی از شعر، به عنوان یک اثر هنری ندارند. اینان از شعر دریافت‌ها، مطالبات و توقعاتی دارند که حاصل نهایی آن کنار زدن عصاره هنری شعر و راضی بودن به مضامین سیاسی، اجتماعی، عرفانی، اخلاقی و... است. این خوانندگان و شنوندگان، گویندگانی را می‌پسندند که مطابق سلیقه و دریافت آنها شعر بسازند. شعری که بتواند از نظر سیاسی یا اجتماعی یا اخلاقی یا مانند آن، آنها را راضی کند.

از آن سوی دیگر هم بسیاری از شاعران امروز، نگران از دست دادن همین مخاطبان عمومی هستند و دغدغه حفظ چنین مخاطبانی، روز به روز، بخش مهمی از شعر ما را از نظر عنصر اساسی، یعنی عنصر هنری لاغر و ضعیف می‌کند. ب: گونه‌ای دیگر از شعر امروز ایران به دنبال شرایط تازه جهانی و پدید آمدن نظریه‌های نوین ادبی، بدون توجه به شرایط اجتماعی و فرهنگی ایران، آفریده می‌شود. در هم شکستن برخی از اصول مدرنیته و پدیدار شدن نظریه‌های پسا مدرنیسم در دهه‌های اخیر، بخشی از شعر پیشرو غرب را نیز زیر تأثیر خود درآورد. و گونه‌های دیگر از شعر در آنجا پدید آمد که نموداری از شرایط اجتماعی جامعه غرب است.

اشتیاق برخی از شاعران جوان‌ما به نوجویی و نوآوری در شعر امروز ایران تا به حدی است که آنها را به پیروی و تقلید ساده‌انگارانه نظریه‌های نوین ادبی غرب واداشته و موجب پدید آمدن گونه‌ای از شعر فارسی در دهه اخیر شده است.

هر چند این گونه از شعر، امکانات تازه‌ای را - بویژه در حوزه زبان - در شعر فارسی یادآوری می‌کند و این امکانات پیشنهادی در نهایت، به تازه شدن شعر امروز کمک شایانی می‌کند، اما بی‌توجهی به شرایط اجتماعی و فرهنگی ایران و مخاطب‌سنجی بخشی از این سروده‌ها، آنها را با بحرانی دیگر مواجه ساخته است.

شعر امروز

شعر امروز ما و نقد آن، دچار سردرگمی غریبی شده است. بخشی از این آشفتگی در پیوند با مخاطبان شعر امروز است. این سردرگمی را می‌توان از زاویه‌های مختلف نگاه کرد. من بدون اینکه بخواهم برای این سردرگمی و آشفتگی تجالی نسخه‌ای بییچم، می‌خواهم دوربین نگاهم را در یک زاویه مستقر کنم و همراه شما این آشفتگی را تماشا کنیم. در ادامه نگاه محل دوربین را عوض می‌کنیم و یک بار از زاویه‌ای مخالف زاویه پیشین به تماشا می‌نشینیم:

شیفتگی مردم ایران به شعر و شاعری، تا حدی است که در سراسر دنیا این مردم به مردمی شعر دوست و شاعرپیشه نام برآورده‌اند. اشتیاق به تولید و مصرف شعر، ویژگی فراگیری است که در همه لایه‌های اجتماع ما وجود دارد. از یک خانه‌دار ساده و کارمند معمولی تا راننده و کارگر و دانشگاهی و بازرگان و هنرمند و همه و همه در کشور ما هواوار شعر و شاعری و مصرف‌کننده همیشگی شعرند. اشتیاق طبقه‌های گوناگون مردم ایران به شعر و شاعری و افزایش عرضه و تقاضا در این بازار، موجب افزایش تولید شعر شده است. این پدیده در نگاه نخست خود را پدیده‌ای پسندیده و خوشایند نشان می‌دهد؛ می‌توان سرخوشانه گفت: «چه بهتر از این که همه مردم ما در این روزگاران تلخ اهل شعر و هنر و ادبیاتند» و سرافرازانه بدین ویژگی بالید. اما این تنها یک روی سکه است. زیرا در همین بازار شلوغ پسند شعر، خود شعر بیش از هر چیز دیگر گرفتار بحران شده است و چنانچه با درنگ بیشتر جست و جوگرانه دوربین را روی خود شعر «زوم» کنیم، به سادگی می‌بینیم که چگونه این موجود محبوب در ازدحام هواخواهان و خواستاران خود دچار آسیب جدی شده است.

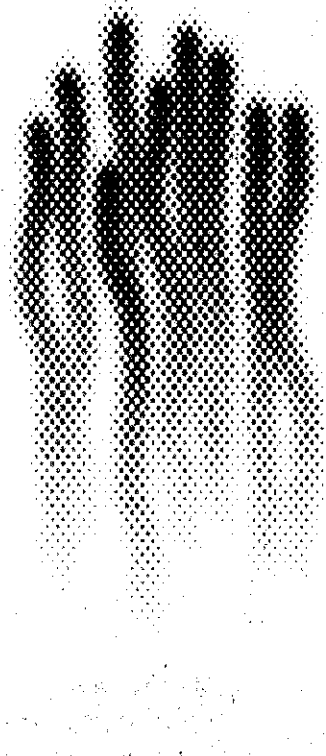
به شعرهایی که در «شب شعرها» خوانده می‌شود و با اقبال عمومی مردم رو به رو می‌گردند نگاه کنید. به چیزهایی که به نام شعر در صفحه‌های خیلی از روزنامه‌ها چاپ می‌شود و بسیاری هم آنها را می‌پسندند، نگاه کنید. بیشتر خوانندگان عمومی دریافت مناسبی از شعر، به عنوان یک اثر هنری ندارند. اینان از شعر دریافت‌ها، مطالبات و توقعاتی دارند که نتیجه نهایی آن کنار زدن عصاره هنری شعر و راضی بودن به مضامین سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، عرفانی و... است. این خوانندگان و شنوندگان، آن گویندگانی را می‌پسندند که مطابق میل، سلیقه و دریافت آنها شعر بسازند. شعری که بتواند از نظر سیاسی آنها را ارضا کند شعری که بتواند از نظر اجتماعی آنها را اقناع کند، شعری که بتواند از نظر اخلاقی آنها را راضی کند و...

از آن سوی دیگر هم بسیاری از شاعران امروز، نگران از دست دادن همین مخاطبان عمومی هستند و دغدغه حفظ چنین مخاطبانی روز به روز بخش مهمی از شعر ما را از نظر عنصر اساسی، یعنی عنصر شعری و هنری لاغر و ضعیف می‌کند. چون این دسته از شاعران در همین نشنگی و خماری که از پسند مردم و «به به» و «چه چه» آنها نصیبشان شده - به سفارش غیرمستقیم مخاطبانشان - تولیداتی را روانه بازار می‌کنند که از نظر کیفی و هنری کمترین بهره را دارد.

● بیشتر مخاطبان عمومی، دریافت مناسبی از شعر، به عنوان یک اثر هنری ندارند. اینان از شعر دریافت‌ها، مطالبات و توقعاتی دارند که حاصل نهایی آن کنار زدن عصاره هنری شعر و راضی بودن به مضامین سیاسی، اجتماعی، عرفانی، اخلاقی و... است.

● شیفتگی مردم ایران به شعر و شاعری، تا حدی است که در سراسر دنیا این مردم به مردمی شعر دوست و شاعرپیشه نام برآورده‌اند.





● **جامعه سستی ما**
جامعه‌ای بسته بود، جامعه فرمان‌روایی و فرمان‌پذیری بود
جامعه‌ای ذهنیت‌گرا بود و زیباشناسی ویژه خود را داشت. امروزه اما ما در حال رها شدن از آن ساختارها و بافتارها هستیم. جامعه امروز ما می‌خواهد جامعه گفت و صدایی باشد، باید نگاهش را تغییر دهد.

این خرد جمعی و پسند عمومی، خود دلیل مناسبی برای شایستگی و اصالت این گونه از آثار هنری است. اما در باور من هرگز چنین نیست؛ زیرا می‌بینیم همین ذاتاً عمومی، امروزه مثلاً به سریال‌های تلویزیونی و فیلم‌هایی علاقه نشان می‌دهد که کمترین برجستگی هنری ندارند و تنها برای سرگرمی آنها ساخته شده‌اند. آیا اینک که در کشور ما، فروش فرش ماشینی بسیار بیشتر از فرش دست باف است، دلیل بر اصالت و شایستگی آن است؟ یا به قدرت خرید مردم مربوط است. همچنان که در آثار هنری به قدرت دریافت آنها مربوط می‌شود. عادت‌های ذهنی از آفت‌های خطرناک شناخت هستند. و همواره همچون غباری در مسیر تلاش‌های آدمی ایستاده‌اند. (۱) امروزه حتی بسیاری از تحصیل‌کردگان دانشگاهی ما در رشته ادبیات فارسی هم از تربیت‌شدگان نظام کهنه آموزشی هستند و به دلیل عادت‌های ذهنی، همیشه خریدار شعر آشنا و سنتی خودشان هستند. به راستی که زیستن در گذشته و گرفتار ماندن در عادت‌های مألوفه بدترین نوع زیستن است.

تحولات دنیای معاصر، حاکمیت شگفت‌انگیز تکنولوژی ارتباطات، کامپیوتر، اینترنت و ماهواره شکستن بسیاری قطعیت‌ها و بی‌اعتباری اسناد و... ما را وادار می‌کند که به گونه‌ای دیگر ببیندیشیم، به گونه‌ای دیگر ببینیم و به گونه‌ای دیگر بگوییم.

جامعه سستی ما جامعه‌ای بسته بود جامعه فرمان‌روایی و فرمان‌پذیری بود جامعه‌ای ذهنیت‌گرا بود و زیباشناسی ویژه خود را داشت. امروزه اما ما در حال رها شدن از آن ساختارها و بافتارها هستیم. جامعه امروز ما می‌خواهد جامعه گفت و گو باشد جامعه چند صدایی باشد باید نگاهش را تغییر دهد. ما ادبیات گذشته‌مان را هم باید از نو بگوییم بهتر است متون سنتی را نخوانیم کنیم. شاید فردوسی و حافظ و سعدی را هم که گاهی دچار سنگ شدگی مقدس می‌شوند نجات دهیم.

شرایط تازه جهانی، زبانی دیگر از ما می‌طلبد و این گونه است که شعری دیگر با شیوه‌ای دیگر در جامعه ما زاده می‌شود. البته ما نباید به این پدیده تازه وارد با چشمی پر از سوءظن نگاه کنیم. شاعر گذشته به دنبال پاسخ گفتن به پرسش‌ها و نشان دادن راه و ارشاد و هدایت بود. در حالی که شاعر امروز به جای پاسخ گویی به دنبال پرسش‌گری است. او می‌خواهد با سؤال‌های پی در پی تنور پرسش‌گری را برافروزد و روشن نگه دارد. در حالی که عادت‌های سنتی از شعر توقع دارند آنها را هدایت‌کننده به پرسش‌های آنها پاسخ بگویند و به آنها آرامش دهد. در گونه‌ای از شعر امروز امکانات، ظرفیت‌ها و قابلیت‌های تازه‌ای در میدان شعر عرضه شده است. کارکردهای زبانی و زبان‌ورزی، فرم‌های تازه متن‌گرای، امکانات روایی نهفته در زبان، روی آوری به پدیده‌های عینی و... از امکاناتی هستند که می‌توانند شعر امروز ما را به کمال برسانند.

یکی از شاعران معاصر ویژگی‌های نو شعر پیشرو امروز را این گونه برشمرده است:
 «لحن مجادله‌آمیز و لزوماً خطابی، جای خود را به لحنی مکالمه‌آمیز داده است.
 - پرتو معنای گوناگون و گریزان از محوریتی خاص،

سلطه معنایی مشخص (تک معنایی - پیام‌آوری) را کمرنگ کرده است.
 - بیان مفهومی جای خود را به تجسیم عینیت‌های ملموس سپرده است.
 - زبان‌ورزی، بدان گونه که شعر از واژگان ساخته می‌شود نه از تصویر (جای تصویر مجوزی و نماذگری‌های دال و مدلولی را گرفته است).
 - مفاهیم گفتاری به جای بلاغت نوشتاری، بیش‌تکراراً به جای نگاه تقلیدی، اشراق به جای اختصار، انسجام متناقص به جای وحدت از گانیکه پرسش‌انگیزی به جای پاسخ‌های قاطع، انفصال‌های غیر علی به جای اتصال‌های علی، تضاد و چند پارچگی به جای نگره‌ای مسطح و یکدسته مهرورزی به جای مسؤولیت‌پذیری‌های رسمی و... نشسته است. (۲)

همین گونه از تفاوت‌هاست که باعث می‌شود خوانندگان سنتی، شعرهایی را که با شیوه‌های تازه سروده می‌شود دریافت نکنند.
 «لکنون شعر روشنفکری و شعر مردم در ایران از هم جداست. شاعران به شعر پیچیده‌تر و مردم به شعر شعرای دهه‌های پیش روی آورده‌اند. آیا مردم و شاعران، در نظام زیبایی‌شناسی پیشرفته دیگری یکدیگر را دینار خواهند کرد؟» (۳)

یکی دیگر از شاعران معاصر در پاسخ به این پرسش که «شعر دهه هفتاد چه پیشنهادهایی برای گسترش و تنوع‌بخشی به شعر امروز ایران داشت؟» گفته است:
 در دو بعد می‌توان این پیشنهادها را بررسی کرد یکی به لحاظ محتوایی و دیگر از جنبه فرمیک. گو اینکه در عمل، این دو از هم تفکیک‌ناپذیرند... شعرهای موفق و پیشرو دهه هفتاد، از موضوع‌ها و مفاهیم مجرد و عام، مثل عشق و مرگ و سعادت و تیره‌بختی و... نجات یافت. و خلاف سنت هزار ساله در شعر فارسی، کوشید بدون بهره‌گیری از این واسطه‌های ذهنی و ادبی، با رویکرد به پدیده‌های عینی و ملموس زندگی شهری امروز، به شعری متفاوت برسند... اما شعر دهه هفتاد به همین اندازه و شاید هم شدیدتر، الگوهای ساختاری و زیباشناختی شعر فارسی را عوض کرد و تغییر داد. اگر تا همین یکی دو دهه پیش، شعر مرکز‌گرا، فرم‌هنرستانی بسته، زبان به غایت ادبی و فنیج و شیوا امتیازی برای شعر شمرده می‌شد (و البته به حق، چون در هر حال می‌بایست این تجربه‌ها و فرم‌ها را ابتدا پدید می‌آوردیم و سپس از آنها فراروی می‌کردیم). در شعر امروز با این الگوها بسید به نظر می‌رسد بشود به هم ریختگی زندگی، بی‌یقینی فکری و حتی حسی و عاطفی خودمان را بیان کنیم... شگردهای شعری تازه و بدیعی که این سال‌ها در کار شاعران عمل می‌کند علاوه بر گوناگونی، از چنان بدیعی برخوردار است که سال‌ها وقت می‌برد تا منتقدان ادبی اغلب کنندهن و بی‌شهامت ما بتوانند آن را شناسایی و دسته‌بندی کنند... این شعر شعری چند بدیعی و متعلق به عصر فراصنعتی و دنیای ماهواره‌ای و رایانه‌ای است نه جهان بسته و خودمحمور اسطوره‌ای (۴)

اینک بنا بر قولی که در آغاز این گفتار داده بودم جای دوربین نگاه را عوض می‌کنم و از زلویه‌ای دیگر به شعر امروز نگاه می‌کنیم:

وسایل تازه ارتباط جمعی در دنیای غرب و شرق با مدرن ترین ابزار خود به شدت سرسام آوری در حال گسترش است و مرزها را از میان برمی دارد تا کرة زمین را به دهکده‌های کوچک تبدیل کند. تازه ترین نظریه‌ها در همه علوم و فنون به سادگی در کمترین زمان، با ابزارهای تازه به همه خانه‌ها راه می‌یابند و مردم از آنها آگاه می‌شوند. این رویداد در کشور ما هم جاری است. با آنکه هنوز بسیاری از ساختارهای فرهنگی، اجتماعی و اداری کشور ما همچنان سنتی باقی مانده است و وسایل ارتباط جمعی تا دورترین روستاهای ما هم نفوذ کرده است. از روستای دورافتاده‌ای می‌گذشتم. زنی میان سال در حال دوشیدن شیر گاو بود. دختری حدود ده ساله ناگهان از اتاق بیرون پرید و گفت: «هه نه! نه نه اییا NITV شروع شد.»

شایسته یادآوری است که شرایط تازه در جامعه فرصتی با درهم شکستن برخی از اصول مدرنیته و پدیدار شدن نظریه‌های پسا مدرنیسم در دهه‌های اخیر، بخشی از شعر پیشرو غرب را نیز زیر تأثیر خود درآورد و گونه‌های دیگر از هنر، شعر و نظریه‌های نوین ادبی را پدید آورد که نموداری از شرایط اجتماعی غرب است. این نظریه‌های نوین - بویژه از طریق ترجمه - به جامعه ادبی ایران هم راه یافته است.

اشتقاق برخی از شاعران جوان ما به نوجویی و نوآوری در شعر امروز ایران تا به حدی است که آنها را به پیروی و تقلید ساده انگارانه نظریه‌های نوین ادبی غرب واداشته و موجب پدید آمدن گونه‌های از شعر فارسی در سالهای اخیر شده است.

در حوزه شعر، امروزه همه شاخص‌ها و معیارهای گذشته به هم ریخته است. هر کس هر گونه‌ای که می‌خواهد سخن می‌گوید. به نظر برخی افراد برای آشنایی زدایی، هر چیز آشنا را باید درهم شکست. برای ساخت الگوهای تازه هر الگویی را باید به هم ریخت. برخی از نظریه‌های نوین ادبی هم که ظاهراً بنا به دریافت برخی از افراد - سفارش می‌کنند که: «معنا را بیرون بریزید و شعر را از دست معنا نجات دهید.» بسیاری از منتقدان امروز هم که از ترس اتهام سنتی بودن جرات انتقاد و ایراد

از این گونه سروده‌هایی که خود را پیشرو می‌خوانند ندارند. عجب میلان مناسبی است برای تاختن و جولان دادن. به راحتی می‌توان وارد این میلان شد. هر هنرمندی را به اسم شعر عوضیه بگرد و هر کس هم نفهمید به او انگ سنتی زد که: «فلائی! ذهن شما عادت به سنت دارد و دریافت این گونه اشعار نیاز به درک دیگری دارد! این شعرها پست مدرن هستند و برای فهم آنها باید ذهن از مرحله مدرنیته به مرحله پست مدرنیته جهش کند...»

این گونه است که در این آشفته بازار بی معیاری، صفحه‌های شعر برخی از مجله‌ها و نشریه‌ها پر از هذیان‌های مکتوب می‌شود. هذیان‌هایی که به نام شعر به چاپ می‌رسند و خوانندگان را دچار سرگیجه تهنوع آور می‌کنند. و آن هم نه خوانندگان عمومی، بلکه خوانندگان حرفه‌ای شعر را. جالب‌تر آنکه این نوشته‌های بی پایه گاهی در کنار سروده‌هایی نشستماند که بسیار هنری و خلاق آفریده شده‌اند اما نمود معیارها و شاخص‌های شایسته لعل و خذف را در هم آمیخته و تشخیص سره را از ناسره برای بسیاری دشوار کرده است.

شعر معاصر غرب هم امروزه شاهد چنین وضعیتی هست. آنقدر که شاعری چون «محمود درویش» با انتخاب عنوانی عصبانی برای مقاله خود (ما را از شر این شعرها نجات دهید) نوشته است:

«گاه خویش را از این هراس، بدین آرامش می‌دیم که می‌گوییم: تاریخ شعر سرشار از این گونه تطاول‌ها و دعوی‌ها بوده است. اما چه می‌توان کرد که تراکم رکاکت و انبوهی هیچ و پوچ، و از میان رفتن معیارهای ویژه شعر نو، که مردم کلید قرائت آن را از دست داده‌اند، کار را دشوار کرده است. بویژه که شعر نو عربی هنوز مشروعیت خویش را در اعماق جامعه - و اگر بتوان گفته: در وجدان همگانی - استوار نکرده است و خود را در ذوق عام تثبیت شده ندیده است. به همین دلیل این نمونه‌های پست و مسخره کار را به آنجا خواهد کشاند که اصل تجزیه نوجویی در معرض خطر و تجدیدنظر قرار گیرد.

به یکی از ناقدان بزرگ گفتیم: چرا مداخله نمی‌کنی؟ چرا نیروی عظیم دانش نقد خود را در راه پژوهش شعر جدید صرف نمی‌کنی تا بعضی ضوابط و قواعد را مشخص

● اکنون شعر روشنفکری و شعر مردم در ایران از هم جداست. شاعران به شعر پیچیده‌تر و مردم به شعر شعرای دهه‌های پیش روی آورده‌اند. آیا مردم و شاعران، در نظام زیبایی شناسی پیشرفته دیگری یکدیگر را دیدار خواهند کرد؟»

کمی و مرزی برای این هرج و مرج بیایی؟ گفت: نمی‌فهمم و توانایی آن را هم ندارم که بگویم تمامی این گونه شعرها، از آغاز تا امروز، شعر نیست و می‌ترسم مرا به محافظه کاری متهم کنند همین‌هایی که شعرهای نامفهوم را با مقاله‌هایی نامفهوم‌تر مورد بحث قرار می‌دهند. من که به ساختگرایی اعتقادی ندارم و از عهده رسم خطوط و منحنی‌های آن بر نمی‌آیم! به راستی بر شعر چه می‌رود؟ درست است که شعر، آنگونه که کتاب‌های کلاسیک می‌گفتند «کلام موزون مقفایی که اندیشه‌ها و عواطفی را تصویر کند» نیست. ما همگی از پذیرفتن چنین تعریف بسته و محدودی، سرباز می‌زنیم. اما آیا نپذیرفتن این تعریف به معنی پذیرفتن عکس آن است که بگویم: «شعر کلام غیرموزون غیرمقفایی است که هیچ فکر و احساسی را تصویر نکند»؟

«شعر نباید هیچ چیز بگوید.» یا «شعر کلامی است که حرفی در آن نباشد.» این است نمه اصلی روزگار ما. با اینهمه، همین شعر، خود حرفی دارد و پیوسته همان حرف را تکرار می‌کند. هیچی و پوچی! غیاب واقعیت یعنی به مسخره گرفتن زندگی، راه عشق و جنبش در راه زندگی. رسیدن به ضد شعر، بنابراین، شرط شعر بودن تهی بودن است. حیات و واقعیت در تناقض با شعرند. زندگی بار سنگینی است بر دوش شعر. شعر، جز از طریق رهایی از زندگی و افکندن این بار سنگین نمی‌تواند به آزادی خویش دست یابد. به همین دلیل زندگی در شعر امروز امری است ساقط و خیانت‌آمیز و بی‌اعتبار.

آنچه در این هرج و مرج ما را به رسوایی خواهد کشاند این است که نوپیشگی دارد تبدیل به مرادفی برای هیچ و پوچی و ضد آرمان می‌شود؛ جایی که برای هیچ چیز معنایی وجود ندارد. نه اشیاء معنی دارند و نه زبان و آرمان و کار و کوشش. حتی «معنا» هم معنایی ندارد: معنی در «شعر» همان بی‌معنایی است چرا که معنی هم - آن گونه که این نوپیشگان عقیده دارند - امری است مربوط به دنیای فرسوده قدیم. درست مثل فصاحت که جای خود را به کدورت داده است. لحن عمومی نوشته‌های نظریه‌پردازان این مکتب «تنگفتن» از این قرار است:

ببینید! در این شعر، شاعر چه خوب توانسته است سطرها را آرایش دهد. خامی را چه‌قدر آرموده و پخته عرضه کرده است. نقطه‌های تعجب روی سطر بیدارند. موسیقی داخلی شعر شگفت‌آور است. بیان عرفانی در جای خود نشسته است. فاصله میان دو بند چه سکوت الهام‌بخشی را ایجاد می‌کند. دور از هر گونه دآوری از بیرون، شعر چه جلوه‌ای دارد! ما نباید این شعر را از بیرون بنگریم. باید به درون شعر راه یافت! چه انسجامی دارد! با همه استواری و استحکامی که دارد هیچ دشت و رعشه‌ای ایجاد نمی‌کند. شرایط نوشتن یک شعر مدرن را به کمال خود نهفته دارد: درست طبق همان اصولی که آن را باید در کتاب بسیار مهم ذیل مطالعه کرد «چه گونه می‌توان در یک هفته بدون معلم نوشتن شعر مدرن را آموخت» کتابی که به زودی نشر خواهد شد. (۵)

اگر نوشته‌هایی را که امروزه گاهی به عنوان شعر پیشرو ایران به چاپ می‌رسند اما هیچ عنصر شاعرانگی ندارند و در دو ویژگی آشفته‌گی و مخاطب‌ستیزی مشترکند، کنار بگذاریم، نمونه‌های خوب و گاهی بسیار درخشان را نیز در

● این گونه است که در این آشفته بازار بی‌معیاری، صفحه‌های شعر برخی از مجله‌ها و نشریه‌ها پر از هذیان‌های مکتوب می‌شود. هذیان‌هایی که به نام شعر به چاپ می‌رسند و خوانندگان را دچار سرگیجه تهوع‌آور می‌کنند.

● از عواملی که برخی از این سروده‌ها، رستاخیز مناسب را در کلام و آتش‌انگیزی لازم را در سخن ندارند، این است که بر اساس تئوریهای ادبی ساخته شده‌اند. در حالی که تئوری‌های ادبی باید بر بنیاد این آفریده‌ها نوشته شود.

شعر دهه اخیر می‌توانیم ببینیم که نشان‌دهنده استعداد و هوشیاری سربازان آنهاست.

سربازانگانی که ممکن است در اجرای شعر دچار ضعف باشند اما شهادت عادت‌ستیزی، جسارت الگو شکنی و شجاعت نوآوری آنها ستودنی است. اما اشکال عمده برخی از همین شعرهای خوب دهه اخیر تلخی بیش از حد به تکنیک است. یعنی همان دقیقه بی‌جهتی که گروه اول به حفظ مخاطب داشتند این گروه نسبت به تکنیک دارند. اینقدر با شعر به روش مکانیکی رفتار می‌کنند که هر کس شاعر باشد یا نباشد می‌تواند آن را بیاموزد و کم و بیش با همان آموخته‌هایش شعر بسازد. مخصوصاً که شاخه‌ای از این گونه شعر عملاً در کارگاه‌هایی آموخته شده‌اند. منوچهر آتشی در این باره گفته است:

مسئله ما یا بیشتر شعرهای امروزی همین است که کارها اکثرآ از نظر تکنیک خوبند ولی آن رگ یا رگ‌ها و عصب‌ها وجود ندارند بلکه عملاً حذف شده‌اند... در جریان‌های اخیر «شعر و نقد شعر» می‌بینیم کار بر عکس انجام می‌شود. اول نقد و تئوری نقد و «گزاره تئوریک» نوشته می‌شود و بعد بر مبنای آن شعر ساخته می‌شود. (۶) از عواملی که برخی از این سروده‌ها، رستاخیز مناسب را در کلام و آتش‌انگیزی لازم را در سخن ندارند این است که بر اساس تئوریهای ادبی ساخته شده‌اند. در حالی که تئوری‌های ادبی باید بر بنیاد این آفریده‌ها نوشته شود. همچنان که تولستوی و داستایوسکی از روی تئوری‌های باخترین به دنبال ساخت رمان ترفته‌اند، بلکه باخترین با کوشش خود و بر اساس آفریده‌های ادبی آنها نظریه داده است.

متأسفانه برخی از شاعران امروز ما با خواندن نظریه‌های نو، می‌خواهند مطابق آنها نوآوری کنند و دست به تغییر بزنند. این خودساختگی نیست خودباختگی است و پیش رفتن نیست که از خویش رفتن است. این هرگز پذیرفتنی نیست که ما به بهانه به تأخیر انداختن معنا، یا آزاد کردن جمله‌ها از معنای کلیشه‌ای، خود معنا را از بین ببریم و آن را قربانی کنیم.

کوتاه سخن اینکه شیفتگی به حفظ مخاطبان عمومی فراوان از سویی و مخاطب‌گریزی از سوی دیگر بخش‌های مهمی از شعر امروز ما را دچار بحران کرده است. آیا این خود یکی از نشانه‌های گذار جامعه ادبی ما از سنت به مدرنیته نیست؟!
پالوشت‌ها:

- ۱- و غبار عادت پیوسته در مسیر لغزش است. سهراب سپهری.
- ۲- علی‌باباجاهی، گله وا (ویژه هنر و اندیشه) تابستان ۱۳۸۰ ص ۱۲۸۰.
- ۳- سمنس لنگرودی، کارنامه دوره اول، شماره دهم، اردیبهشت ۱۳۷۹ (عبارتی از متن سخنرانی آقای لنگرودی در اجتم مطالعات خاورمیانه، دانشگاه جورج واشنگتن در نوامبر ۱۹۹۹ است.)
- ۴- مهرداد فلاح، عصر پنجشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۰، شماره ۲۹ و ۳۰، ص ۳۰.
- ۵- مجموعه درویش، ما را از شر این شعرها نجات دهید، ترجمه دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، فصل‌نامه هستی، زمستان ۱۳۸۰ و بهار ۱۳۸۱، ص ۱۶ تا ۲۶.
- ۶- آتشی، منوچهر، کارنامه دوره اول، شماره ۱۱ خرداد ۱۳۷۹، ص ۶.

۷- غلام آن کلماتم که آتش انگیزد
نه آب سرد زند در سخن بر آتش نیز محافظه